

کافه

علی رضا پنجهای

علی رضا پنجهای ظهر آدینه ۲۷ مرداد سال ۱۳۴۰ خورشیدی، از پدر و مادری اهل شهرستان رشت، در ساوه به دنیا آمد. او از نوجوانی سرودن را آغاز کرد و نخستین اشعار خود را در سال ۱۳۵۶ سرود. وی دانش آموخته اقتصاد اجتماعی است.

علی رضا پنجهای شاعر و روزنامه‌نگار، از نیمه دوم دهه ۵۰ به‌طور جدی و از نیمه دوم دهه ۶۰ به‌طور حرفه‌ای به شعر و روزنامه‌نگاری پرداخت، انتشار ۱۰ کتاب شعر از پاییز ۱۳۵۷ و یک آنتولوژی از ۵۴ شاعر نوپرداز گیلانی با عنوان بررسی از شعر گیلان - که توسط نشر نثر مروارید در سال ۷۴ با عنوان گزیده شعر گیلان نشر یافت - حاصل چند دهه فعالیت او در این عرصه است. وی بنیانگذار، چاکم، شعر بیخیتال، شعر توگراف، شعر مرع جادویی، شعر وسط‌چین، احیای چیستان، شعر نور، شعر رنگ است و سبک نوشتاری اش مدرن و پسمادرن است.

پنجهای دی ۱۳۹۲ از کار در شهرداری رشت بازنشسته شد. به انتخاب اتاق فکر دبیرخانه شعر فجر به عنوان یکی از صداهای متفاوت شعر معاصر در شعر خوانی ۲۱ اردیبهشت ۹۳ در خانه هنرمندان حضور یافت. همچنین تدریس و نقد شعر در مرکز استان گیلان و مرکز استان قزوین داوری شعر شمال ایران، داوری شعر منصور (سراسری) از سوابق داوری او در حیطه شعر معاصر است.

راز موفقیت زبان شعری و ماندگاری کلام پنجهای در انتخاب مضامین و تجربه‌های نوگرا برای درس‌آموزی به انسان معاصر است. معیار هواره در مجموعه‌های شعری‌اش رویکردی اخلاق محور و انسان‌محور داشته به‌راستی که پیامبر کوچک است و مجازات شعرهای ناب که سرشمه از اندیشه زلال و فطرت انسانی و آئینی کهن و تقدس گزیده‌های میان ایرانیان باستان دارند.

پنجهای در شعرهای کوتاه‌ش به سبک نیم بیت و تک بیت‌های اشعار قدما می‌و نه نمونه‌هایی چون هاپکو که نوعی شعرهای است. ماندن اشعار کلاسیک شعر فارسی در تعداد هجاهای مشخص معین شده انداخته دست به خلاقیت‌های خاصی در نوع سواخت‌ا ایرانی زده است. رعایت اقتضای کلمه و بهره‌ی گرافیکی و اعتقادش به اینکه کلمات بسیار سبب تباهی معناست تلاش موفق داشته در خلق ابواب چاکم چه بیانی چه دیداری و چه احیای نو از نونقارهای شعری. در واقع باید در یک پژوهش و نقد صرفا به ابواب چاکم‌های او پرداخت. شعرک‌های کوتاه‌ش همگی از دل طبیعت و جاندار گراسی بر می‌خیزند، طبیعت برای او حکم مادر و وطن دارد و بسیار مقدس است، قلب‌های گل سرخ مهربان نیست، شالیزار است؛ به همین خاطر اشعار او حاوی طراوت سرسبزی و نجابت است و شاعرانه. نته اصلی شعر اشعار این خطنه سرشار از عطر روستا، نجابت است و سادگی بیان و صفا و صمیمیت مردمان اصیل ایرانی است.

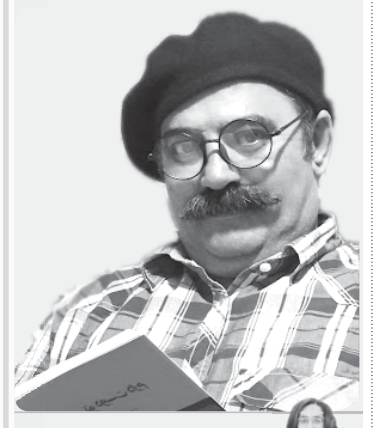
پنجهای به خاطر شخصیت هنری خلاق، حضور مستمر و تجربه‌ی چندین دهه حضور و هم‌نشینی با بزرگان اهل قلم مستحکم و نواندیش بودن و از همه مهمتر جهانبینی خاصش، هواره با استفاده از تکنیک‌های زبانی و بیانی و شناخت پتانسیل شعر نو سعی در خلق شعر چهره‌های تازه و گونه‌های زانری در شعر بوده که از جمله‌ی آن می‌توان به ترمیم دیجیتال، شعر توگراف، شعر مرع جادویی، شعر وسط‌چین، چاکم، شعر رنگ، شعر دیداری، شعر شوشنداری و احیای چیستان نام عنوان کرد. باید اذعان داشت که تصویر در شعر پنجهای هواره یکی از عناصر مهم بوده که در کنار سادگی بیان شعری به خلق زیباترین اشعار خاص مضمونی به خود اثر شده است.

کارنامه شعر پنجهای بخشی بزرگ از دوره نو قرار و نشیب شعر نو ایران بعد از شاملو، فروغ، سهراب، اخوان، رحمانی، کسری است. است. شعر پنجهای مسیر طولانی را همچون جاده ابریشم گذرانده است که از مهمترین کارهایش «ان سوسی مرز یاد» شروع شده و از شعرهای دیداری و زبان محور پیامبر کوچک عبور کرده به‌طوری که در نقطه اخلا خود انسانی در عشق اول می‌توان به تأملی در خور، به پختگی و پخته‌گی و پخته‌های تازه شعری‌اش نظر بست. از لاه‌های شعرها به زبان غنی و مملو از احساس ناب عاشقان این مرز و بوم و توان جادویی عاشقانه‌هایی که یادآور عشق شیرین و فرهاد و بیز و متیزه ایرانی هستند، رسید.

بدون شک و رمانتیسیم حاکم بر اندیشه شعرهای علی‌رضا پنجهای سرگرفته از رمانتیسیم ایرانی متأثر از فضای اجتماعی و جغرافیای زمینی تلقی یافته با فرهنگ غنی است که آیدیدگی‌اش در صیقل آندیده اولنگار و زلاکیت و آئینگی بر گرفته است. مضافاً که پنجهای در طی این سال‌ها با شعر چاکم‌ها و سراسر اشعار عاشقانه‌های ناب در پرده‌های شعر شنیداری و شعر گفتاری نیز به‌طور اخص در ابواب شعرهای دیداری‌اش ثابت کرده است که تفاوت‌های بنیادی بین آندیشه شعر ایرانی و جهان‌بینی زبانی به لحاظ فرهنگی با دیگر مناطق شعر در آسیا و اروپا دارد. تفاوت‌های بنیادی که متأثر از خلاقیتهای فردی شاعران این دیار است.

در ادامه شعری از این شاعر را می‌خوانیم:

**همه لبخندها را تاگ کرده‌ام
گپه‌هایم لای کتاب‌ها
در قفسه‌ها پایگانه شده‌اند
تنها به امیدتی که
تو در تپه‌ها سطرها
رد انشک‌های نمک‌سودم را بیایه
که کاهه دیدم
به شکل حرف اول نام تو
نقش می‌گیرند
آن کاه به راسته در خواهه یافت
که چقدر دیوانه ول دوست داشته‌ام.**



دبیر صفحه شعر: محمد شیرازی Haghnavard@gmail.com

سینا بهممنش

(۱)
زیر باران
شاعر
رو به آسمان سرود:
قطعه با یک واژه
فقطه این همه شعر می‌گویی؟
(۲)

خواب بوم
صدای گریه می‌آمد
بیدار شدم
واژه‌های خیس بر زمین
دفتر شعر باران باز بود

علیرضا اسفندیاری

عجب است
که گاهی
رفتن یک نفر را
برای چند لحظه تماشا می‌کنی
و بعد از آن
یک عمر

و تجربه‌های نوگرا برای درس‌آموزی به انسان معاصر است. معیار هواره در مجموعه‌های شعری‌اش رویکردی اخلاق محور و انسان‌محور داشته به‌راستی که پیامبر کوچک است و مجازات شعرهای ناب که سرشمه از اندیشه زلال و فطرت انسانی و آئینی کهن و تقدس گزیده‌های میان ایرانیان باستان دارند.

رسول یونان

پیش از تو دنیا زشت بود
دریا از کشتی‌های شکسته آغاز می‌شد
باغ از خار
شهر از ساختمان‌های بی‌در و پنجره
شب از کابوس
روژ از باد
من از تو تشکر می‌کنم
برای من زیبایی آوردی!

صابر کاکایی

از بازگشت آخرین سرباز
سایه‌هاست می‌گذرد
اما
هموز تکیه داده‌اند به چارچوب در
زن و
تاک خشکیده
که ریشه‌هایش را
تا آن‌سوی زمین فرستاده و
تا نامید بازگشته‌اند!

هرمز علی

انسانی که تبدیل به شیء می‌شود
به حضور و غایب برندگان ببرداز
اما اینکه بر این زمین
چگونه روییدم
در فرصت‌های لغزنده
نمی‌توان در میان نهاد
راستی...ها!
خوب شد از شهر تو رد نشدیم
که به دست همسفران می‌ماند
نه

رضا جمالی حاجیانی

گاهی اشیاء
برای همیشه گم می‌شوند
بی‌آن‌که کسی بیادشان کند
گاهی آدم‌ها
برای همیشه گم می‌شوند
و اندوه
پای بزرگش را بر آن‌ها می‌گذارد
تا کسی نبیندشان
من گم شدم
و این شعرها هر روز
چهره‌نگاری می‌کنند از من
و به روزنامه‌ها می‌سیارند

فرامرز سلیمیانی

برای رسیدن به تو
خودم را
به یاد داده‌ام
راه میانبری به ذهنم نمی‌رسید

فرناز جعفرزادگان

به اندوهی افتان و خیزان آمدم
به گورستانی شدم
همه گورها بی تن
همه تن‌ها بی من
و من بی کفن
آرمیده در خویش
سنگی، نقش زن
سنگی، رد مرد
و هر سنگ یک امضا
مرده و مردار
در مروارید یا خاک
شبیون آمد از هر سو
سو سو سو بی من
اینجا هیچ نگاهی نمی‌دود سوسوی را
و صدا یا صدا نمی‌رسد
صدا
س س س
به اندوهی مشین کین دور گردون صدای بی صدایی می‌رساند"
و تن‌ها، بی من به جست و جوی من رفتند

سیروس رادمنش

او که هم اکنون به خواب می‌رود
جامه‌ای دارد
نه باز و نه تیره، نه زنده نه نو
او که هم اکنون خواب می‌کند
اشباح خویش را
در جامه‌های روز
نه خواب است و نه بیدار
و او که می‌خندد در صبحگاه
تپانیده شری
بی کلاه هیچ .

محسن حسینخانی

صدای خنده‌های تو
افغان تکه‌های بخ است
در لیوان بهار نارنج!
بخت ...
می‌خواهم
گلویی تازه کنم ...

مینو نصرت

گریه‌ای در شعرهایم می‌دود
واژگان خبسی می‌شوند
از کلبه گللی بیرون می‌دوم
زنی بر فراز مرده خویش ایستاده و امان می‌خواهد
آه بگذارد.
چهل روز بگذرد
او بر می‌گردد
فراموش می‌کند مرده خویش را

ایرج صف شکن

آدمی ، سنگ تراش رویایی باید باشد
او بر می‌گردد
رها شده از دهان باد ،
شاید هم که آدمی
خودت باران باشد
وقتی
آسمان ای را نگاه می‌کند
و کنار مهنایی
پر ستاره می‌شود

حافظ موسوی

قطری که تو را با خود برد
چه چیز را با خود بر می‌گرداند؟
تا دل‌دو دنیا گاهی فقط به موی بند است
تا نامید بازگشته‌اند!
کاش این را می‌دانست!

شبنم آذر

نه آنقدرم
نه نجار
نه می‌توانم میخی بکوبم
نه بکشتی دارم
تنها می‌توانم رویایی بسازم
شیرجای بارانی
دری بی‌لق
و لنجی بی‌لنگر
برای کسی
که به حبس ابد محکوم است

حسن آذری

وقتی می‌رسم به تو
می‌خواهم اندوهم را بنهان کنم
اما مگر می‌توانم؟
نه هرگز نمی‌توانم
همچون مردی که انگ دارد
اما آستین ندارد

ابراهیم اکبری دیزگاه

(۱)
آه!
سایه‌ی عزیز
می‌دانی
در روزهای ابری
چقدر تنها می‌شوم؟
(۲)
گل‌های مرده
در گلدان
تاریخ:
روژ تولد من .

احسان پرسا

(۱)
در من آدم برنی است که
عاشق آفتاب شده
و این خلاصه‌ی همه‌ی
دستان‌های عاشقانه‌ی جهان است .
(۲)
تو
مرزا به عصر حجر برمی‌گردانی ،
زمانی که آدم ،
چاپی را با خنده‌های حوا
شیرین می‌کرد...

ابراهیم اکبری دیزگاه

باریکه‌ای از ماه
اندکی دیدار در آینه
جزیره‌ای غریب
شب را کجای حادته نقش می‌زنیم؟



نیلوفر مسیح

هوشنگ رثوف

قساوت دست است و
بی زبانی سنگ
که نارس می‌تندد بر خاک
میوه‌های کناره‌ی برچین
از درخت‌هایی
که گردن می‌کنند
بر کوچه‌های...
از هراس...؟

شهاب لواسانی

مجری اخبار شبانه می‌گفت:
چشم‌ها تصاویر را بر عکس می‌بینند
آیا کسی تا به حال
تاریکی را بر عکس دیده است؟
آیا تنها برای آن دو برابر می‌شود؟
تلویزیون خاموش می‌کند ،
مجری در تاریکی، تنها می‌شود .
به خواب می‌رود .
مجری از تلویزیون بیرون می‌آید ...

کامران فردی

تو نیستی و پاییز
از چشم‌های مرد عاشقی
شروع شده است که
تمام درختان را گروسته است
در سوگ رفتنت.
برنگرد،
که بر نمی‌گردد تو هیجوت
نمی‌خواهم داشته باشمت، نترس
فقط بیا
در خزان خواسته‌ام
کمی قدم بزن
تا ببینمت.
دل‌م برای راه رفتنت تنگ شده است...

کاظم السادات اشکوری

موجی دوباره
برمی‌خیزد
با گردباد شن ،
ای رهروان فرقا
تا کوچه‌های روشن و هموار
راهی دراز در پیش است
وقتی که باد
رویند خریب بیابان را
برمی‌دارد
از روی تپه‌ها
در جستجوی دیده‌بیدار است .
ای دوست،
با چشم‌های باز
سفر باید کرد
هر چند
موجی دوباره
برخیزد
با گردباد شن .

محمدحسین مدل

درون بغض شب
سخت‌کدام لحظه را نگاه می‌کنی؟
بی‌دست، بی‌با
فراوات به کجا می‌رسد؟
صداهای بیگانه
و لبخندهای شوم
و حتی نسیم شب که می‌گذرد
در حوالی پلک
مجال خسته‌ای است .

هنگامه هوندا

وقت تلف کردن است
من برای جنگیدن با تو
هیچ انگیزه‌ای ندارم
حتی عشق
وقتی اسلحه‌ی گرم چشمتان را
به طرفم می‌گیری
تازه یادم می‌آید
چای تعارفت کنم!